

مسئله ساختار/ کارگزار در علوم اجتماعی

سیدصادق حقیقت*

چکیده

در تبیین پدیده‌های اجتماعی، نظریه‌های مختلف را به لحاظ تأکید بر کارگزار یا ساختار، می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: نظریه‌های کارگزارمحور، نظریه‌های ساختارمحور، و نظریه‌هایی که سعی دارند راه‌حل بینابینی انتخاب کنند. اراده‌گرایان (و از آن جمله نظریه‌پردازان نظریه انتخاب عقلایی) بر کارگزار تأکید می‌کنند و، ساختارگرایان و پس‌ساختارگرایان بر ساختار، و نظریه‌هایی همانند ساختاری و نظریه واقع‌گرایی انتقادی، بر راه سوم و بینابینی تأکید می‌ورزند. نقطه ضعف اراده‌گرایی، تحویل مسائل پیچیده به نقش افراد در جامعه و تاریخ است. نظریه‌های گفتمانی به خوبی توضیح می‌دهند که چگونه سوژه در دل گفتمان به ابژه تبدیل می‌شود. ضعف ساختارگرایی هم نادیده گرفتن نقش افراد و تمایل به جبر است. برعکس، نظریه‌های بینابینی (دسته سوم) از محدودیت‌هایی که برای دو دسته نخست وجود دارد، رنج نمی‌برند و در مجموع، قابل دفاع‌تر به نظر می‌رسند.

واژه‌های کلیدی: ساختار، کارگزار، اراده‌گرایی، ساختارگرایی، پس‌ساختارگرایی، ساختاریابی، نظریه واقع‌گرایی انتقادی

مقدمه

ساختار/ کارگزار مسئله‌ای است که می‌تواند از دیدگاه‌های مختلف نقد و بررسی قرار شود و به تبیین مسائل علوم اجتماعی کمک کند. از آنجا که ساختار/ کارگزار، روش یا نظریه نیست، از نظرگاه‌های متفاوت می‌توان به آن نگریست. مسئله ساختار/ کارگزار همواره هسته اصلی نظریه‌های سیاسی و اجتماعی را شکل داده است؛ چرا که همواره این مسئله مطرح بوده که آیا نقش کارگزار^۱ و کنشگر^۲ در جامعه بیشتر است، یا نقش ساختارهای^۳ حاکم؟ معمولاً طرفداران انقلاب، نظریه‌رهایی و کسانی که در مبانی معرفتی یا کلامی خود انسان را آزاد می‌دانند - همانند اگزیستانسیالیست‌ها - در دسته اول و جبرگرایان، ساختارگرایان و محافظه‌کاران یا آنها که بهای چندانی برای اختیار انسان قائل نیستند، در دسته دوم قرار می‌گیرند. گروه اول به نقش افراد در جامعه و تاریخ اهمیت داده و موضوع مورد مطالعه خود را معمولاً افراد فرهمند قرار می‌دهد؛ در حالی که دسته دوم به ساختارها و قوانین حاکم بر جامعه یا نقش رسانه‌ها و امثال آن استناد می‌کند.

به‌طور کلی، درخصوص مسئله ساختار/ کارگزار سه نظریه وجود دارد: نظریه اول به اولویت کارگزار نسبت به ساختار معتقد است؛ نظریه دوم به اولویت و اهمیت ساختار نسبت به کارگزار توجه دارد؛ اما گروه سوم سعی دارد بر دوگانه‌انگاری^۴ ساختار و کارگزار فائق آید و رابطه دو جانبه آنها را بررسی کند.

ساختارگرایان در دسته دوم جای می‌گیرند. برای مثال، در نظریه‌های ساختاری انقلاب، نقش رهبران به‌ندرت ظاهر می‌شود و اگر هم مورد اشاره قرار می‌گیرد، آنها - به تعبیر جک گلدستون - ساده‌لوحان تاریخ تلقی می‌شوند که در بهترین وجه نیاتشان از سوی نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. دیدگاه ساختارگرا، برتری را به ساختار می‌دهد و در پی آن است که حوادث، فرآیندها و نتایج اجتماعی و سیاسی قابل مشاهده را بر حسب عملکرد ساختارهای اجتماعی و سیاسی مشاهده‌نشده - که بازیگران تنها حامل آنها تلقی می‌شوند - تبیین می‌کند. شیوه‌های معمول در ساختارگرایی تا اندازه‌ای دور از کارگزاران انسانی واقعی عمل می‌کنند و در عوض ترجیح می‌دهند به زمینه‌ای کردن بازیگران در ساختارهایی بپردازند که گمان بر آن است که آنها را محدود می‌کنند و عموماً خارج از تصوراتشان قرار دارند. در حالی که اراده‌گرایی^۵ به کارگزار اهمیت می‌دهد، و

1. agent
2. actor
3. structure
4. dualism
5. intentionalism

ساختارگرایی^۱ به ساختار. گروهی از نظریات، همانند نظریه ساخت یابی^۲ و واقع گرایی انتقادی^۳ در صدد یافتن راه حل سوم هستند. رویکرد سوم شامل دیدگاه‌هایی همچون گیدنز، بسکار و جسوپ می‌شود. در این مقاله، ابتدا نظریه‌های اراده‌گرا و سپس نظریه‌های ساختارگرا و پس‌ساختارگرا تحلیل می‌شود و در نهایت از نقد آن دو، به نظریه‌هایی رهنمون می‌شویم که سعی دارند از محدودیت‌های نظریه‌های قبل، پرهیز کنند. به نظر می‌رسد نظریه‌های دسته سوم از نظر مبانی فلسفی (و اسلامی) قابل دفاع‌ترند. مبنای نگارنده در کتاب روش‌شناسی علوم سیاسی، کثرت‌گرایی روش‌شناختی^۴ است؛ رویکردی که امکان بهره بردن از کارآمدی‌های روش‌های مختلف را ایجاد می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۷). براساس این مبنای، از محدودیت‌های نظریه‌هایی که صرفاً بر ساختار یا کارگزار تأکید می‌کنند گذر کرده، و به نظریه بینابینی، به عنوان راه سوم بین ساختارگرایی و اراده‌گرایی، خواهیم رسید. در این مقاله راه سوم در علوم اجتماعی، با تأکید بر علوم سیاسی، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

اراده‌گرایی و محوریت کارگزار

اراده‌گرایی^۵ طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان، از جمله طرفداران انتخاب عقلایی، انتخاب عمومی، کثرت‌گرایان و طرفداران نظریه مبادله^۶ را دربر می‌گیرد. بر این اساس، برای تبیین پدیده‌های اجتماعی باید از فرد شروع کرد؛ مبنایی که به فردگرایی روش‌شناختی^۷ شهرت یافته است. در این روش، محقق مقاصد و منافع فرد را در اقدام به یک عمل اجتماعی ارزیابی یا پیش‌بینی می‌کند و بر روی کارگزار به عنوان عامل و علت اصلی پدیده‌ها متمرکز می‌شود. در نظریه انتخاب عقلایی، برای مثال، محقق می‌کوشد گزینه‌های ممکن را مشخص کند؛ سپس براساس این پیش‌فرض که افراد و کشورها به‌طور منطقی تلاش می‌کنند سود خود را به بالاترین حد و زیان‌ها را به کمترین حد برسانند، راهکارهای ممکن و مطلوب را بررسی می‌کند. آنتونی داونز، پیشگام در کاربرد نظریه انتخاب عقلایی در رفتار انتخابات و رقابت حزبی بود. رویکرد (یا نظریه) انتخاب عقلایی و همچنین نظریه بازی‌ها، مبنایی اثبات‌گرایانه دارند. این نظریه از دهه ۱۹۵۰ در علوم سیاسی اهمیت پیدا کرد، هرچند پیش‌تر در آثار اقتصاددانان وجود داشت. معمولاً در این نظریه، اصل فردگرایی روش‌شناختی مفروض گرفته می‌شود (وارد در: مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۱۲۹-۱۳۶).

1. structuralism
3. critical realism
5. voluntarism
7. methodological individualism

2. structuration theory
4. methodological pluralism
6. exchange theory

همان‌گونه که لیتل اشاره می‌کند، الگوی تبیینی انتخاب عقلایی یک اصل محوری دارد و یک رشته شیوه‌های تحلیلی. اصل محوری آن است که رفتار آدمیان هدفدار و سنجیده (سنجش‌گرانه) است. رویکرد انتخاب عقلایی در مقام تبیین، بر آن است که حوادث اجتماعی، حاصل جمع اعمال افراد بسیاری است که براساس محاسبات عقلانی عمل می‌کنند. پیش‌بینی‌های مالتوس در باب رابطه روند اقتصادی و منحنی رشد جمعیت، تحلیل مارکس از نظام اقتصاد سرمایه‌داری و یا رویکردهای «اقتصاد سیاسی» معاصر به سیاست در جوامع دهقانی، بر همین فرض مبتنی است. نظریه تصمیم‌گیری، بررسی دقیق‌تری از اجرای چارچوب انتخاب عقلایی محسوب می‌شود. غرض تئوری فایده‌بخشی، صوری ساختن این قابلیت است. این تئوری منطقاً بر سه چیز قائم است: ۱. فایده تابعی است از متغیر نیکی، و نهایتاً هم، ارزش هر نیکی را برای شخص فاعل مشخص می‌سازد؛ ۲. عاقلان همواره پیامدهایی را اختیار می‌کنند که فایده بیشتر داشته باشد؛ ۳. مقیاس فایده، مقیاسی پیوسته است (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۶۴-۷۱). در نظریه انتخاب عقلایی - و همچنین در نظریه بازی‌ها - چند عامل دخالت دارد: عرصه انتخاب که مقوم عرصه عمل است؛ استراتژی‌هایی که افراد عاقل و مدبر در آن عرصه‌ها اتخاذ می‌کنند؛ و حاصل جمع آن استراتژی‌ها (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۶۹-۸۷). نظریه بازی‌ها، به‌خوبی می‌تواند کاربرد نظریه انتخاب عقلایی را نشان دهد. پیش‌فرض‌های این نظریه عبارت‌اند از: ۱. انسان موجودی عقلانی و خودخواه است؛ ۲. زندگی یک بازی رقابتی و همکارانه بین بازیگران مختلف است؛ ۳. هر بازیگر مجموعه‌ای از اهداف پایه‌ای، از جمله فایده‌مندی دارد؛ ۴. هر بازیگری که عاقلانه عمل می‌کند، سیاست خود را چنان انتخاب می‌کند که به مطلوبیت دلخواه برسد؛ ۵. ریاضیات توانمندی تصویر دقیق رفتار عقلایی انسان را دارد؛ ۶. برای هر بازیگر طیفی از استراتژی‌ها وجود دارد که با توسل به آنها رفتار بازیگر رقیب را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ ۷. منافع بازیگران گاه در محورهایی خاص و گاه کاملاً با هم در تعارض است؛ ۸. اصل کمترین بیشینه (مینیماکس): هر بازیکن به دنبال بیشینه ساختن کمترین امتیازی که می‌تواند مطمئن به حصول آن باشد، و در پی کمینه کردن بیشترین ضرری است که تحمل آن اجتناب‌ناپذیر است. این اصل تنها در بازی با «حاصل جمع عددی صفر» صدق می‌کند. اراده‌گرایان، تبیین‌های جبرگرایانه را نمی‌پذیرند. برداشت اراده‌گرایان در مورد علت وقوع پدیده‌ها، ساده و تک‌علتی است؛ عمل افراد و کنش‌های آنهاست که ساختارهای اجتماعی را ایجاد می‌کند، نه بالعکس؛ و چون چنین است، محقق باید تبیین اندرونی داشته

باشد؛ یعنی سعی کند به داخل مغز یا ارگان تصمیم‌گیری فرد نفوذ کند؛ و یا دست‌کم بتواند نحوه کار آن را تبیین نماید (درستی، ۱۳۷۹).

منتقدان نظریه انتخاب عقلایی چهار دسته‌اند: نخست، معتقدان به این نظریه که بر عقلانیت محدود تأکید دارند (همانند هربرت سیمون که این مدل اصلی را دارای مفروضات ناموجه می‌داند)؛ دوم، جامعه‌شناسانی که معتقدند این نظریه اهمیتی برای ساختارهای اجتماعی و شیوه‌های کل‌گرایانه قائل نیست (مثل تدا اسکاچپل که از روش مطالعه مقایسه‌ای استفاده می‌کند تا مجموعه‌ای از شرایط کافی ساختاری برای وقوع یک انقلاب اجتماعی را نشان دهد)؛ سوم، روان‌شناسانی که معتقدند افراد معمولاً رفتار عقلانی ندارند (چرا که طبق نظر ایشان، لازم نیست انگیزه‌های افراد انعکاسی از منافع شخصی ایشان باشد)؛ و چهارم، برخی متفکران تجربه‌گرای علوم سیاسی که مفروضات این نظریه را زیر سؤال می‌برند و معتقدند افراد به نفع کسانی عمل می‌کنند که به آنها تعلق خاطر دارند، نه کسانی که الزاماً به شکل عقلانی در راستای منافع ایشان باشند.

نظریه‌پردازان انتخاب عقلایی به شکل محدود هم که شده، باید انتقادات جامعه‌شناختی را مورد توجه قرار دهند و بپذیرند که فردگرایی روش‌شناختی غیر عملی است (وارد در: مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶-۱۵۷). پس، ایشان باید به نقش ساختارها نیز توجه کنند و نقش انتخاب فرد را در ساختار اجتماعی توضیح دهند. فردگرایان روش‌شناختی تحلیل اجتماعی را به مثابه فرد‌فرومی‌کاهند و چنان تصور می‌کنند که جامعه همانند فرد است و با تحلیل افراد می‌توان به تحلیل کل جامعه رسید. از نظر معرفت‌شناختی، کُل، دارای آثاری است که تک‌تک افراد دارا نیستند.

نهادگرایی و مسئله ساختار/ کارگزار

نهادگرایی نوعی تجزیه و تحلیل اجتماعی است که نقش نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را مورد تأکید قرار می‌دهد. هرچند در ظاهر به نظر می‌رسد انجام یک رفتار بستگی به تصمیم فرد دارد، اما نهادگرایان تصمیم افراد را در ساختار نهادها تحلیل می‌کنند و در تحلیل‌های خود برای «نهاد» اولویت قائل می‌شوند. ویژگی‌های اصلی نهادگرایی عبارت است از: قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی و تحلیل هنجاری. نهادگرایان از این جهت ساختارگرا هستند که به وجود قانون‌ها و ساخت‌های دیرپا و تغییرناپذیر اذعان دارند. از همین جاست که می‌توان ردپای نوعی جبرگرایی را در اندیشه و مبانی ایشان پیدا کرد.

نهادگرایی جدید^۱ را می‌توان از نهادگرایی قدیم^۲ با مفاهیمی همچون تمرکز بر قواعد، مفهوم غیر رسمی نهاد، پویایی نهاد، موضع ارزشی - انتقادی، و ناپیوستگی نهاد بازساخت. عمده رهیافت‌های نظریه نهادی عبارت است از: نهادگرایی هنجاری (همانند مقاله مشترک مارش و اولسن در ۱۹۸۴، و سپس در سایر نوشته‌هایشان تا ۱۹۹۵)، نهادگرایی انتخاب عقلایی (که برخلاف نهادگرایی هنجاری معتقد است افراد تلاش می‌کنند سود خودشان را به حداکثر برسانند و برخلاف اراده‌گرایان، انتخاب عقلایی را در دل نهاد به بحث می‌گذارد)، نهادگرایی تاریخی (که نقطه عزیمت اساسی خود را انتخاب‌هایی قرار داده که اخیراً در تاریخ هر سیستم حکومتی ساخته شده است)، نهادگرایی تجربی (که همانند نهادگرایان قدیم معتقد است ساختار حکومت تفاوتی در روشی که در این سیاست‌ها پردازش شده‌اند و انتخاب‌هایی که به وسیله حکومت‌ها ساخته خواهند شد، ایجاد می‌کند)، نهادگرایی بین‌المللی (که به جایگاه عملی و نظری ملل متحد و صندوق بین‌المللی پول و مانند آن توجه دارد)، نهادگرایی انجمنی (صنف‌گرایی و کثرت‌گرایی گروهی) و نهادگرایی جامعه‌شناختی (آن نوع نهادگرایی که در رشته‌هایی غیر از رشته علوم سیاسی، به‌ویژه علوم اجتماعی و نظریه‌هایی همچون نظریه مارکس، ویر، پارسونز و دورکیم رشد کرده است).

سنت سیاسی انگلیسی - آمریکایی، نقش کمتری برای دولت نسبت به سنت سیاسی اروپایی نشان می‌دهد؛ اما نهادگرایان اروپایی به شکل عمیق‌تری به نهادهای رسمی حکومت توجه می‌کردند. مهم‌ترین عناصر یک نهاد را می‌توان در چند مورد جستجو نمود: ویژگی ساختاری جامعه یا سیاست، وجود میزانی از ثبات در طول زمان و تأثیر نهاد بر فرد. ویژگی‌های اصلی نظریه نهادگرایی قدیم عبارت است از: قانون‌گرایی^۳، ساختارگرایی، کل‌گرایی^۴ و تحلیل هنجاری.

نهادگرایان قدیم تمایل داشتند که یک عنصر هنجاری قدیمی در تحلیلشان داشته باشند. برعکس، دو رهیافت انتخاب عقلانی و رفتاری عمیقاً به مفروضات فردگرایی روش‌شناسانه، درون‌دادگرایی^۵ و سوگیری ضد هنجاری تمایل دارند (حقیقت، ۱۳۸۷).

نهادگرایی جدید بر نقش فرد در انتخاب سیاسی تأکید می‌کند و تمایل دارد به‌طور گسترده‌ای فرد را به عنوان یک بازیگر مستقل عقلانی سازد. در این دیدگاه، مسئله

1. the new institutionalism
2. the old institutionalism
3. legalism
4. holism
5. inputism

ساختار/ کارگزار و تفسیر ارزش‌های نهادها حل شده است. دومین عنصر دیدگاه ایشان آن است که اساس رفتار در نهادها به جای آن که سرکوب‌گرانه باشد، هنجاری است و به جای اینکه به وسیله نقش‌های معین رسمی اعضای نهادها هدایت شود، بیشتر تحت تأثیر ارزش‌های موجود در سازمان‌ها قرار می‌گیرد. نهادگرایی جدید تمایل دارد از تمرکز بر سازمان، به تمرکز بر قواعد حرکت کند و، از مفهوم رسمی به مفهوم غیر رسمی نهاد، و از مفهوم ایستا به مفهوم پویای نهاد، و از ارزش‌های پنهان به موضع ارزشی - انتقادی، و از مفهوم کل‌گرایانه به مفهوم به‌هم‌نایبوسته نهاد، و از استقلال به ادغام حرکت نماید (لاندرز، ۲۰۰۲، ص ۹۷-۱۰۲).

تمایز نهادگرایی از ساختارگرایی در این است که نهادگرایان دیدگاهی تجویزی در باب دولت دارند؛ مسئله‌ای که در کانون توجه ساختارگرایان قرار ندارد. در مقابل، آنارشیست‌ها، همانند کمونیست‌ها، به نفی نهاد دولت رأی داده‌اند؛ با این تفاوت که گروه اول هر نوع نهادسازی را موجب ازخودبیگانگی تلقی می‌کنند، ولی گروه دوم امید دارند که دولت پرولتاریا پس از رفع نابرابری، اضمحلال دولت را آماده سازد (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۱۶۷ و ۱۷۶). در حالی که دیوید ایستون دو انتقاد اساسی به رهیافت نهادی وارد کرد (اینکه تحلیل قانون‌ها و نهادها نمی‌تواند به تبیین خط‌مشی سیاسی یا قدرت بپردازد؛ و اینکه واقعیت‌گرایی افراطی اجازه نمی‌دهد چارچوبی که واقعیت‌ها در آن شکل می‌گرفتند را لحاظ نمایند)، رودس این‌گونه انتقادات را به رهیافت نهادی وارد نمی‌داند (رودس در: مارش و استوکر، ۱۳۸۷، ص ۹۳-۹۵). به نظر رودس، روش کمی موجود در رفتارگرایی امکان تعمیم به نهادگرایی را نیز دارد. براساس کثرت‌گرایی روش‌شناسانه که نگارنده دنبال می‌کند، نه تنها امکان دارد بین رفتارگرایی و نهادگرایی هم نهادی ایجاد کنیم، بلکه می‌توان بین نهادگرایی قدیم و جدید نیز نوعی همگرایی به وجود آورد. این مبنایی است که مورد توجه دیگران نیز قرار گرفته است (سلزنیچک، ۱۹۹۶، ص ۲۷۰-۲۷۷).

ساختارگرایی و مسئله ساختار/ کارگزار

ساختارگرایی، به شکل مشخص، در مقابل اراده‌گرایی قرار می‌گیرد؛ چرا که نقش فرد در وقوع رخداد‌های اجتماعی را مهم قلمداد نمی‌کند. ساختارگرایان معتقدند ساختارها تعیین‌کننده رفتار کارگزاران هستند؛ بنابراین، پژوهشگر اجتماعی به جای اینکه انگیزه‌های افراد را مورد بررسی قرار دهد، باید شالوده اساسی ساختارهای اجتماعی را پیدا کند. افراد،

فراتر از چارچوب‌ها یا ساختارها نمی‌توانند عمل کنند و کنش فردی در داخل ساختار امکان‌پذیر است.

ساختار خصیصه‌ای از سیستم اجتماعی است که در مدتی طولانی پایدار می‌ماند. ساختار یا ساخت به معنای چارچوب متشکل پیدا یا ناپیدایی هر اثر ادبی، عبارت از نظامی است که در آن، همه اجزای اثر در پیوند با یکدیگرند و در کارکردی هماهنگ، کلیت اثر را می‌سازند و موجودیت کل اثر، در گرو همین کارکرد هماهنگ است. از دیدگاه استراوس، ساختار یعنی مدل‌های ذهنی اندیشمندان که به وسیله آن می‌توان به ساخت‌های نهفته اجتماع پی برد. برخی ساخت‌گرایان، ساخت را به امر واقعی و برخی دیگر آن را به امر انتزاعی و یک مفهوم ذهنی تعریف کرده‌اند. به نظر می‌رسد، در تعریف لوی استراوس ترکیبی از همبستگی اجزای یک مجموعه با هدف معین (مفهومی اعتباری و ذهنی) مد نظر باشد. برخی ساخت را به قوانین ثابت و لایتغیری که در همه سطوح زندگی انسانی از شکل بدوی تا پیشرفته مدخلیت دارد، تعریف کرده‌اند (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۲۵۰-۲۵۲). خواص ساختار، استقلال بسیار زیادی از افرادی دارد که در آن ساختار واجد نقش هستند. ساختار بر آزادی افراد درون آن، قیدهایی می‌نهد. ساختارگرایان اطمینان داشتند که روشی را یافته‌اند که به کشف معنای حقیقی، نهایی، و ذات‌باورانه در هر موضوع مورد بررسی‌شان خواهد انجامید. لوی استراوس ساختارگرایی را روش علمی قابل اطمینان می‌دانست (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۵۳). او روابط خانوادگی، مراسم، اسطوره‌ها، ازدواج و توت‌ها را به عنوان سیستم‌های خودمختار متشکل از واحدهای پایه‌ای تحلیل می‌کند که معنایشان مشتق از الگوهای تقابلی، خصوصاً تقابل دوقطبی است. به عقیده لیتل، تبیین ساختاری چیزی نیست جز گونه‌ای از گونه‌های تبیین علی. تبیین استراوس نوعی ساختارگرایی است که همان‌قدر بر زبان‌شناسی متکی است که بر علم‌الاجتماع سنتی. اندیشه راهنما در این رویکرد عبارت است از کشف نظمی نهانی در جنگل آشفته ادراکات تجربی. و به همین سبب، این رویکرد دربردارنده درکی غیر علی از تبیین است. او بر آن است که همچون ساختمان نحوی زبان، که قابل «رمزگشایی» است، جامعه هم ساختار نهانی دارد که واجد نظمی انتزاعی و قابل رمزگشایی است. و همین رمزگشایی عین تبیین پدیده‌هاست (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۱۷۱-۱۷۲). یعنی هدف پژوهش اجتماعی کشف قواعد حاکم بر این ساختارهاست.

آنچه آرای سوسور را با نقد ساختاری پیوند می‌دهد و اندیشه‌های او را به عنوان شروعی برای مطالعات ساختارشناسی در ادبیات معرفی می‌کند، طرح مسئله تمایزها در

بررسی و مطالعه زبان است که در صدر همه آنها باید از تمایز زبان و گفتار، تمایز دال و مدلول، بررسی هم‌زمانی و درزمانی، و محور جانشینی و همنشینی یاد کرد. سوسور برای نخستین بار این نکته را مطرح کرد که زبان^۱ و گفتار^۲ از یکدیگر متفاوتند. زبان مجموعه‌ای از نشانه‌ها و قراردادهای ویژه است که سخنگویان یک جامعه زبانی مورد استفاده قرار می‌دهند؛ و عبارت از نشانه‌های قراردادی است که در یک دستگاه یا نظام خاص، مفاهیمی را بیان می‌کند. قواعد کلی و ساخت کلی زبان بین همه مشترک است؛ ولی گفتار جنبه شخصی و فردی دارد. نظام حاکم بر شطرنج و قواعد کلی آن، در حکم بازی زبانی است؛ و گفتار به منزله حرکات و عملکرد شطرنج‌باز است (امامی، ۱۳۷۲، ص ۱۲-۱۳). از دیدگاه وی، نشانه^۳ مجموعه دال^۴ و مدلول^۵ است.

ساختارگرایی بر چند نوع است: ساختارگرایی مردم‌شناسانه (لوی استراوس)، ساختارگرایی روان‌کاوانه (لاکان)، ساختارگرایی نقادانه ادبی (بارتز)، و تاریخ عقاید و نهادهای فرهنگی (پساساختارگرایی فوکو). به بیان دیگر، می‌توان از سه نوع ساختارگرایی اروپایی، آمریکایی و روسی سخن گفت (حقیقت، ۱۳۸۷، ص ۴۳۱-۴۴۱). ساختارگرایی در آغاز، رویکردی به زبان بود که ادعا داشت زبان سیستمی از علائم است که معنا و نظم آن از زندگی اجتماعی با نیات خلاقانه سخنگویان منفرد نشأت نمی‌گیرد، بلکه صرفاً در روابط علائم با دیگر عناصر داخل سیستم، ریشه دارد. مشخصه هر سیستم، منطقی درونی است که عناصر داخل سیستم را به یکدیگر مرتبط می‌کند؛ و وظیفه زبان‌شناسی ساختاری پرده برداشتن از این منطق است. این رویکرد اولیه بعدها گسترش یافت و به نظریه‌ای در مورد جامعه تبدیل شد. به هر حال، ساختارگرایی در این مقام تأکید و تصریح می‌کند که عاملان آگاه آفریننده آن نظام یا سیستم معنایی نیستند که در آن زندگی می‌کنند؛ به عکس، در مقام سوژه‌های اجتماعی، آنان آفریده این نظام یا سیستم هستند و در درون آن زندگی می‌کنند. بنابراین، برای فهم رفتار فردی، دانشمندان علوم اجتماعی باید به آن منطق درونی توجه کنند که عناصر مختلفی را که شکل‌دهنده سیستم اجتماعی در کل هستند سامان می‌بخشد (فی، ۱۳۸۱، ص ۹۴-۹۵).

گاه ساختارگرایان از «مرگ سوژه» نیز سخن می‌گویند. ساختارگرایی با جبرگرایی و غایت‌گرایی پیوندی نزدیک دارد. بر این اساس، همه افراد مقهور ساختارها هستند. همین

1. langue
2. parole
3. sign
4. signifier
5. signified

مسئله به مهم‌ترین چالش این نظریه تبدیل شده است. ساختارگرایان نقش مستقل افراد را نادیده می‌گیرند و در عمل نمی‌توانند بین اراده‌های نیک و بد تفاوت قائل شوند. البته اراده‌گرایان نیز، همان‌گونه که گفته شد، دیدگاهی ساده و تک‌علتی دارند و نمی‌توانند تأثیر واقعی ساختارها را بر اراده انسانی دریابند. در مجموع، ساختارگرایی بر وجود قواعد حاکم بر رویدادها تأکید می‌کند و در مقابل، کارگزار را به یافتن و ترسیم آنها موظف می‌کند. چون کل بزرگ‌تر از جزء است و ساختارها تغییرناپذیرند، میزان عملکرد سوژه تا اندازه زیادی محدود می‌شود.

پساساختارگرایی، پسامدرنیسم و مسئله ساختار/ کارگزار

پساساختارگرایی^۱ آمیزه‌هایی از رشته‌هایی را در یک جا جمع می‌کند که دغدغه اصلی‌شان عمدتاً زبان است و با نقدهایی که به ساختارگرایی وارد کرده، از آن گذر نموده و در واقع به عصر پسامدرن وارد می‌شود. فوکو با دو مقوله ساختارگرایان به مخالفت برخاست: اول آنکه ساختارهای قطعی پنهان نمی‌توانند شرایط انسان را تبیین کنند؛ و دوم آنکه بدون گفتمان درک شرایط به‌طور علمی ناممکن است. دریدا هم در این راستا ساخت‌شکنی را مطرح کرد. برای دریدا، زبان یا متن بازتاب طبیعی جهان نیست. ژاک دریدا نیز نظریه لوی استروس در مورد اقوام فاقد نوشتار را رد کرد (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۵۲). براساس پاساختارگرایی، زبان امری اختیاری و قراردادی است؛ و تنها از طریق تفاوت‌ها معنا می‌یابد؛ زبان واقعیت را شکل می‌دهد و معنا درون زبان تولید می‌شود؛ هیچ چیز بیرون متن وجود ندارد و سوژه‌ها در منشأ خود اجتماعی‌اند و در برابر گفتمان منفعل. محمدرضا تاجیک نیز پاساختارگرایی را در محورهای ذیل معرفی می‌کند:

علاقه به مطالعه بازنمودها به جای مطالعه آنچه فرض شده که بازنمودها بر آن دلالت دارند؛

بدبینی نسبت به بنیادهای قطعی حقیقت و ارزش؛

علاقه به اینکه ادعاها چگونه ساخته می‌شوند؛ و نه اینکه آیا صادق هستند یا نه؛

علاقه به ساخت اجتماعی ادعاهای معرفتی و اینکه چگونه این ادعاها به اعمال قدرت

پیوند یافته‌اند؛

توجه بیشتر به هستی‌شناسی تا به معرفت‌شناسی؛

عنایت بیشتر به اشکال تأثیر دانش بر زندگی تا تمسک جستن به ظواهر زندگی برای

درک علل واقعی آن؛

1. post-structuralism

تأکید بر این امر که حکایت از یک تفسیر، اعلام جنگ به یک تفسیر دیگر است؛ توجه به بی‌نهایتی معنا به عنوان منبعی برای ساختن هویت‌ها و ساختارها؛ تأکید بر این امر که وجود بی‌ثباتی است که پایداری و ثبات را ضروری می‌سازد، و وجود هرج و مرج است که نیاز به ثبات را پدید می‌آورد؛
علاقه به مرکزیت‌زدایی از جامعه؛
جوهرستیزی؛

تأکید بر تکثر چشم‌اندازهایی که با آنها به زندگی اجتماعی نگریسته می‌شود؛
و بدبینی نسبت به فراروایت‌ها، فرانظریه‌ها، فراگفتمان‌ها و فراروش‌ها (تاجیک در: منوچهری، ۱۳۸۷، ص ۷۸-۱۰۳).

لاکلا و موف از طریق بسط روش گفتمانی فوکو به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به کارگزاران اجتماعی داده می‌شود، تنها با مفصل‌بندی در درون یک صورت‌بندی هژمونیک به دست می‌آید و هیچ ثبات و عینیتی ندارد. فرآیند هژمونی و صورت‌بندی‌های هژمونیک موقتی‌اند، و لذا هیچ‌گاه به تثبیت نهایی نمی‌رسیم. بنابراین، تأکیدی که مارکسیسم بر کارگران به عنوان کارگزاران سوسیالیسم می‌گذاشت، در منطق هژمونی رنگ می‌بازد. هدف اعمال هژمونیک ایجاد یا تثبیت نظام معنایی یا صورت‌بندی هژمونیک است. این صورت‌بندی‌ها اغلب در اطراف یک دال مرکزی سازمان یافته‌اند. در آثار متأخر، لاکلا تمام پروژه‌های هژمونیک و ساختارهای اجتماعی را تصادفی می‌بیند، به طوری که همواره در معرض تهدید از سوی سوژه‌ها و گفتمان‌های غیر قرار دارند (یورگنسن و فیلیس، ۲۰۰۲، ص ۴۸).

در شرایط حضور هژمونیک گفتمان‌ها، انسان‌ها در نقش‌ها و موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که گفتمان برای آنها فراهم کرده است. لاکلا و موف، به تبعیت از آلتوسر، این ویژگی را «موقعیت‌گذاری»^۱ می‌نامند. اما در شرایط فروپاشی هژمونی گفتمانی امکان اتخاذ تصمیم بیرون از گفتمان‌ها و در مورد آنها برای افراد فراهم شده و در این شرایط فرد به یک عامل اجتماعی و سوژه سیاسی تبدیل می‌شود. بنابراین، در این نظریه شخصیت سوژه تکه‌تکه^۲ تصور می‌شود، نه یکپارچه. از این‌رو سوژه خود بنیاد و مستقل افسانه‌ای بیش نیست. بنابراین، لاکلا و موف، خصلت ماقبل گفتمانی سوژه را نفی می‌کنند و نقش سازنده‌ای را که عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی به افراد انسانی اعطا می‌کنند، نمی‌پذیرند. به نظر ایشان، سوژه عاقل، شفاف و خودآگاهی که منشأ روابط اجتماعی و سازنده نهادها و اشکال اجتماعی

1. interpellation
2. split

تلقی شود، وجود ندارد. لاکلا و موف، سوژه را به موقعیت‌های سوژه‌گی که گفتمان‌ها برای خود فراهم می‌کنند تقلیل می‌دهند و از این طریق مفهوم سوژه خودمختار با هویت و منافع ثابت را طرد می‌کنند. لاکلا مفهوم سوژه‌گی سیاسی را نیز برای تبیین شیوه‌هایی که افراد به عنوان عاملان اجتماعی عمل می‌کنند، استفاده می‌کند. وی از این طریق به مشکل دیرین ساختار/ کارگزار در علوم اجتماعی پاسخ می‌دهد. لاکلا می‌گوید: به دلیل اینکه گفتمان‌ها و ساختارها هیچ‌گاه تثبیت نمی‌شوند و همواره نوعی تزلزل و بحران در آنها وجود دارد و به دلیل امکانی بودن و تصادفی بودن گفتمان‌هایی که ایجاد می‌کنند، می‌توانیم شاهد ظهور سوژه سیاسی باشیم. زمانی که یک گفتمان دچار تزلزل می‌شود و نمی‌تواند به عاملان اجتماعی هویت اعطا کند، امکان ظهور سوژه سیاسی فراهم می‌آید. بنابراین، ظهور سوژه پیامد امکانی بودن و عدم تثبیت کامل گفتمان‌ها و بحران هویت در شرایط تزلزل گفتمانی است. سوژه‌ها بر لبه‌های متزلزل ساختارهای گفتمانی ایجاد می‌شوند. در واقع، زمانی که گفتمان مسلط دچار ضعف می‌شود، زمینه ظهور سوژه و مفصل‌بندی‌های جدید فراهم می‌گردد (یورگنسن و فیلیپس، ۲۰۰۲، ص ۶۰ و ۶۹). بنابراین، قهرمانان در تاریخ نقش اساسی نخواهند داشت، بلکه آنها کارگزارانی برای پر کردن خلأها و حفره‌های ایجادشده هستند. روش گفتمان در تقابل با اراده‌گرایی و رهیافت عقلانی در علوم سیاسی قرار می‌گیرد؛ چرا که در رهیافت فوق، مفروض آن است که بازیگران اجتماعی دارای منافع و ترجیحات خود هستند؛ و به وسیله تحلیل عقلانی می‌توانند بهترین گزینه‌ها را در این بین پیدا کنند (هوارث و دیگران، ۲۰۰۰، ص ۶). این در حالی است که در گفتمان، فرض آن است که اعمال به واسطه قواعد گفتمانی مشخص می‌شوند. آنچه در اینجا اهمیت دارد آن است که لاکلا و موف بیش از فوکو به سوژه بها می‌دهند.

به سوی راه سوم در مسئله ساختار/ کارگزار

شماری از نظریه‌های معاصر نیز به کثرت‌گرایی روش‌شناختی و نوعی هم‌نهادسازی دوگانه‌ها، البته از دیدگاه‌هایی متفاوت، روی آورده‌اند. علاوه بر دیالکتیک ساختار/ کارگزار هابرماس و تلاش وی برای تلفیق زیست - جهان و نظام، پراگماتیسم ریچارد رورتی، و ساختارگرایی ساخت‌گرایانه و نظریه ساختمان ذهنی و زمینه پیر بوردیو، می‌توان به چند رهیافت جدید همانند رئالیسم انتقادی رُی بسکار^۱ و آندرو سایر^۲، ساخت‌یابی

1. Roy Bhaskar
2. Andrew Sayer

آنتونی گیدنز^۱ و تعامل‌گرایی^۲ برایان فی نیز اشاره نمود. به این مجموعه، می‌توان پیوند میان عاملیت و فرهنگ در نظریه ریخت‌یابی مارگارت آرچر، ساختاریندی لوکز، و سرانجام، رهیافت تولید نفس جامعه تورن را نیز افزود (اطه‌ری). جسوپ در مورد شکل دولت نیز چنین برداشتی دارد: شکل دولت تبلور رهیافت‌های گذشته و مزیت دادن به برخی رهیافت‌های جاری دیگر به شمار می‌رود و به عنوان یک عرصه راهبردی درون دیالکتیک پیچیده‌ای از ساختارها و راهبردها قرار گرفته است.

آنتونی گیدنز در نظریه ساخت‌یابی با توجه به ناکارآمدی‌های روش‌شناسانه دو نظریه فوق درصدد است بر دوگانه‌انگاری ساختار/ کارگزار فائق آید و نظریه‌ای جامع‌تر ارائه کند. واژه ساخت‌یابی، در اصل، فرانسوی است؛ و گیدنز آن را از زبان فرانسوی به عاریت گرفته است. این نظریه توجه خود را به تنظیم ساختار کنش‌های متقابل بین اعتقادات، نیات، اهداف، گزینش‌ها و کنش‌های فردی و جمعی انسان‌ها از یک‌سو، و شرایط ساختاری اندیشه و عمل، از سوی دیگر معطوف می‌سازد (اطه‌ری). گیدنز طیف وسیع نظریه‌هایی را بررسی می‌کند که یا با قضیه فرد و عامل، یا با قضیه ساختار و جامعه آغاز می‌شوند و هر دو نظریه را رد می‌کند. او اعتقاد دارد حوزه اساسی مطالعه علوم اجتماعی، برابر با نظریه ساختاریندی، نه کنش و تجربه کنشگر فردی است، و نه وجود هر گونه کلیت اجتماعی؛ بلکه این حوزه همان عملکردهای اجتماعی است که در راستای زمان و مکان شکل می‌گیرند (پارکر، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹). از دیدگاه وی، ساختارهای اجتماعی ساخته کارگزاری انسان هستند و در عین حال، ابزار و وسیله این ساخت نیز هستند. به نظر گیدنز، ساختارها مستقلاً وجود ندارند؛ بلکه در لفاف کنش‌ها پوشیده‌اند. آنها فقط در کنش‌ها و به واسطه کنش‌هایی وجود دارند که آنها را تولید و بازتولید می‌کند. به نظر می‌رسد اصل این مسئله که تعادلی بین نظریه ساختارگرایی و اراده‌گرایی باید ایجاد شود، امری معقول به نظر می‌رسد؛ در عین حال، نظریه‌های بینابینی نباید به کلی‌گویی بینجامد. برای مثال، «ساخت» از دیدگاه گیدنز تعریفی جدید پیدا می‌کند؛ به گونه‌ای که می‌تواند به راحتی با نوعی اراده‌گرایی جمع شود. از سویی دیگر، بنتون و کرایب تفاوتی بین نظریه گیدنز با ساختارگرایی کارکردی نمی‌بینند (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴، ص ۱۴۲). نظریه واقع‌گرایی انتقادی بسکار نیز مانند گیدنز به گونه‌ای به آشتی دادن نقش کارگزار و ساختار نظر دارد. از دیدگاه وی، کنش انسانی آفریننده ساختارهای اجتماعی نیست، اما می‌تواند آن را تغییر

1. Anthony Giddens
2. interactionism

دهد و یا حفظ کند. بنابراین، کارگزاران می‌توانند در بقای ساختارها مؤثر باشند، نه در ایجادشان. براساس این نظریه، هر کارگزار انسانی تنها در رابطه با محیط‌های ازپیش شکل گرفته و عمیقاً ساخت‌مند شده معنا می‌یابد؛ ولی از طرف دیگر، ساختارها نتایج را به‌طور مستقیم تعیین نمی‌کنند؛ بلکه تنها دامنه بالقوه انتخاب‌ها و راهبردها را مشخص می‌سازند. محدودیت‌های فیزیکی و اجتماعی، از یک طرف، تهدیدکننده (و تحدیدکننده) اختیار انسان هستند؛ و از طرف دیگر، مستلزم فرصت برای او نیز می‌باشند. پس کنشگران می‌توانند دست‌کم به‌طور جزئی ساختارها را تغییر دهند (هی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۸-۳۲۰). بسکار علت ناکامی‌گیدنز و قائلان به اصالت ساختار و یا کارگزار را نه ناشی از نحوه بیان ارتباط ساختار/ کارگزار، بلکه نتیجه فهم نادرست از ماهیت آنها می‌داند. از دیدگاه وی، ساختارگرایان، اراده‌گرایان و -قائلان به نظریه ساختاربنندی ساختار و کارگزار را هستی‌هایی از یک نوع به‌شمار آورده‌اند؛ و همین اشتباه باعث شده - به این نتیجه برسند که یکی می‌تواند تعیین‌کننده دیگری باشد؛ در حالی که جوامع و عاملان (کارگزاران) هستی‌هایی هستند که ماهیتاً از یکدیگر متمایزند و خصوصیات متفاوتی از یکدیگر دارند. بنابراین، رابطه بین ساختار و کارگزار یک رابطه ساده تک‌خطی نیست (درستی، ۱۳۷۹). بوردیو نیز به دنبال ایجاد هم‌نهادی برای معنابخشی و صحت (و دقت) در تحقیقات اجتماعی است. وی به دلیل وجود ربط کارکردی میان فنون تحقیق و پرسمان‌هایی که در این علوم طراحی و تولید می‌شود، سعی دارد بین کمیت‌گرایی و کیفیت‌گرایی جمع کند (مردیها، ۱۳۸۲، ص ۲۲۲-۲۲۵). او کوشش می‌کند رابطه دیالکتیکی ساختار عینی و پدیده‌های ذهنی را بررسی نماید.

رنالیسم در هشت گزاره می‌تواند تلخیص شود: وجود جهانی مستقل از معرفت ما؛ وجود نظریه و خطا در معرفت؛ وجود ضرورت در جهان؛ معرفت نه کاملاً متصل و نه کاملاً منفصل؛ لایه‌بندی بودن جهان؛ مفهوم‌محور بودن پدیده‌های اجتماعی؛ عمل اجتماعی بودن علم یا تولید معرفت؛ و خودانتقادی بودن اجتماعی (سایر، ۱۳۸۵، ص ۶-۷). بسکار هم می‌کوشد بین رنالیسم هستی‌شناسانه، شناخت نسبی‌گرایانه و عقل‌داوری‌کننده جمع کند. بسکار نقد هرمنوتیکی از روایت اثبات‌گرایانه طبیعت‌گرایی را می‌پذیرد. رنالیست‌های انتقادی تمایل دارند در تعهد رنالیست‌های اجتماعی به تغییر دادن واقعیت‌های ظالمانه شریک شوند؛ خصوصیتی نسبتاً مارکسیستی که ناشی از خوش‌بینی روشنگری در رهایی انسان به شمار می‌رود (بتنون و کرایب: ۱۳۸۴، ص ۲۲۴-۲۲۵). هدف رنالیسم انتقادی

رهایی و آزادی از طریق از میان بردن نظم اجتماعی سرکوبگر و به میانجی‌گری آگاهی انسانی است (تریگ، ۱۳۸۴، ص ۳۵۴).

از دیدگاه آندرو سایر، تبیین‌ها به‌طور نسبی ناقص، تقریبی و مناقشه‌بردارند. هدف علوم اجتماعی، ساخت یک توصیف و تبیین منسجم از عالم و منعکس کردن یک موضوع بیرونی در مورد خود است. از سوی دیگر، نظریه‌پردازان انتقادی علاقه خاصی به موقعیت انضمامی دارند که در آن تفاوت بین فاعل شناسا و موضوع شناسایی به حداقل می‌رسد؛ هرچند روند آن را خوب توضیح نداده‌اند. این کوشش در مقابل شرح‌های ساده‌انگارانه و یگانه‌گرا^۱ قرار می‌گیرد (سایر، ۱۳۸۵، ص ۲۹۲-۲۹۹). مهم‌ترین ویژگی‌های تعامل‌گرایی برایان فی عبارت است از: پرهیز از دوگانگی‌ها؛ نیندیشیدن به دیگران همچون دیگری؛ شکل‌گیری هویت در تعامل با دیگران؛ فرارفتن از انتخاب کاذب میان عام و خاص؛ تفکر فرآیندی به جای اندیشه ذات‌گرایانه؛ توجه به عاملیت مورد تحقیق؛ انتظار پرتوافکنی از هر عمل یا فرآورده انسانی مورد فهم؛ مساوی ندانستن جوامع و اجتماعات؛ نقش قدرت‌بخش گذشته انسان؛ توجه به عوامل فرهنگی و تاریخی در شناخت اجتماعی؛ عدم امکان بی‌طرفی و عینیت؛ لزوم درگیر شدن در هر زمینه و تعدد فرهنگ‌ها (فی، ۱۳۸۱، ص ۴۱۶-۴۲۲).

در همه موارد یادشده، نوعی کثرت‌گرایی روش‌شناختی به چشم می‌خورد؛ هرچند بر مبنای مختلفی تکیه زده‌اند. رابطه بین ساختار و کارگزار یک رابطه ساده تک‌خطی نیست. ساختارها تنها قادرند محدوده عمل کنشگر را تعیین کنند و این کنشگر است که می‌تواند با تعامل در کاری که انجام می‌دهد و با اندیشیدن به نتایج آن، راهکارهای مناسب را انتخاب کند.

مسئله ساختار/ کارگزار و اندیشه اسلامی

دو رویکرد کلی نسبت به دین وجود دارد: حداکثری^۲ و حداقلی^۳. هرچند این دو امری طیفی هستند و در دو سر خط قرار دارند، اما به شکل کلی می‌توان گفت رویکرد نخست معتقد است دین به همه ابعاد زندگی بشر پرداخته و برای هر موضوع، حکمی دارد؛ در حالی که براساس رویکرد دوم، بسیاری از امور به عقل بشر واگذار شده است. رویکرد حداکثری انتظار دارد دین تکلیف همه چیز را مشخص کرده باشد؛ در حالی که رویکرد

1. monistic
2. maximalist
3. minimalist

حداقلی تنها انتظار مبدأ و معاد را دارد. نظریه همروی^۱ که نگارنده دنبال می‌کند، راه سومی بین رویکرد حداکثری^۲ و حداقلی به دین تلقی می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹) و تناسب بسیاری با راه بینابینی در مسئله مورد نظر در این مقاله دارد. در اینجا، هرچند رویکرد حداکثری به دین مورد نظر نیست و هرچند از سنت انتظار نداریم که به همه پرسش‌های مدرن پاسخ دهد، اما اگر نظریات یادشده را با دیدگاه اسلامی مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که به شکل کلی دیدگاه سوم به مراتب بیش از دو دیدگاه نخست با تعالیم دینی ما سازگاری دارد. دیدگاه کلام شیعی حالتی بینابین نسبت به جبر و اختیار دارد (لا جبر و لا تفویض)؛ و از این جهت، بین دو دیدگاه افراطی و تفریطی اشاعره و معتزله قرار می‌گیرد. شاید در مسائل اجتماعی نیز بتوان چنین دیدگاه بینابینی را از متون مقدس اسلامی استنباط کرد. استاد شهید مطهری نیز پس از نقد دیدگاه‌های مربوط به اصالت فرد و جامعه، راه‌حل بینابینی را به دیدگاه اسلامی نزدیک‌تر می‌داند و می‌گوید: «اما نظریه سوم، هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را. از آن نظر که وجود اجزای جامعه (افراد) را در وجود جامعه حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قائل نیست، اصالة الفردی است. اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی و فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند که همان هویت جامعه است، هرچند جامعه هویت یگانه ندارد، اصالة الاجتماعی است... آیات کریمه قرآن نظریه سوم را تأیید می‌کند» (مطهری، ۱۳۵۹، ص ۲۱).

استاد محمدتقی مصباح، اما، از نظر فلسفی اصالت جامعه را زیر سؤال می‌برد، و وجود روح واحد برای جامعه را رد می‌کند (مصباح، ۱۳۷۲، ص ۸۴-۱۰۹)؛ هرچند از نظر تأثیر فرد و جامعه بر هم، دیدگاه بینابینی را برمی‌گزیند و معتقد است تنها برخی افراد توانسته‌اند جهت تاریخ را عوض کنند (مصباح، ۱۳۷۲، ص ۲۳۶). به هر حال، به نظر می‌رسد فرد در جامعه اسلامی نه چنان مقهور جبر است که تسلیم شرایط موجود شود و به نوعی جبرگرایی تن دهد، و نه چنان است که بتواند هر آنچه اراده می‌کند، انجام دهد. برای مثال، اگر مسئله رهبری مذهبی را بین دو دیدگاه ساختارگرا و اراده‌گرا فرض کنیم و بر دوگانه‌انگاری مزبور اصرار ورزیم، نقش رهبران دینی به اندازه بسیاری مؤید نظریه‌های اراده‌گرایانه خواهد بود (حقیقت، ۱۳۸۵). تاریخ اسلام تا اندازه بسیاری تاریخ شخصیت‌های بزرگی چون محمد مصطفی (ص) و امام علی (ع) از یک سو، و افرادی امثال

1. confluence theory
2. maximalist

ابوسفیان و معاویه، از سویی دیگر است؛ و در وهله اول به نظر می‌رسد آنها کمتر خود را محدود در ساختارهای زمانه خویش می‌دیدند. این مسئله برای رهبری مذهبی امام خمینی (ره) نیز تا حد زیادی صادق است؛ تا آنجا که از دیدگاه نگارنده، علت اصلی پیروزی انقلاب اسلامی ایران رهبری مذهبی امام بود. البته شاید بتوان ترمیدور (حرکت دوری) صدر اسلام و خانه‌نشین شدن امام علی (ع) را به قوت ساختارها منسوب کرد. به هر حال، آنچه در نسبت‌سنجی رهبری مذهبی و مسئله ساختار/ کارگزار راهگشا به نظر می‌رسد، آن است که امکان جمع بین نظریه‌های متضاد و فائق آمدن بر دوگانه‌انگاری وجود دارد. چنان که گفته شد، حتی در نظریه پسا ساختارگرایانه لاکلا و موف، برخلاف نظریه گفتمان فوکو، بر عامل کارگزار نیز تأکید وجود دارد. به هر حال، نظریه‌های دسته سوم بهتر می‌تواند به ما در این نسبت‌سنجی و مقایسه کمک کند. در عین حال، آشتی دادن بین نقش ساختار و کارگزار در نظریه‌های دسته سوم و دیدگاه اسلامی نباید ما را به نوعی دچار ابهام سازد. برای مثال، نظریه رهبری مذهبی (در انقلاب اسلامی)، همان‌گونه که خواهیم دید، از یک طرف سعی دارد بر عامل رهبری (و کارگزاری) و ساختارهای تحدیدکننده، تأکید نماید؛ ولی از طرف دیگر، نقش رهبری را برجسته می‌کند (حقیقت، ۱۳۸۵). همچنین، «نظریه رهبری مذهبی»، از دیدگاه نگارنده، بهتر از دیگر نظریه‌های رقیب می‌تواند چرایی پیروزی انقلاب اسلامی ایران را تبیین کند. براساس این نظریه، لازم است بین علل و عوامل بحران مشروعیت نظام شاهنشاهی از یک سو، و علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی از سوی دیگر، تفکیک قائل شویم. در بُعد اول، ساختارها تعیین‌کننده‌اند و در بُعد دوم، رهبری مذهبی امام خمینی (حقیقت، ۲۰۰۰). نظریه گفتمان لاکلا و موف در صورتی می‌تواند به این نظریه کمک کند که میزان بها دادن به نقش کارگزار در آن برجسته‌تر شود.

به شکل خلاصه می‌توان گفت در خصوص مسئله ساختار/ کارگزار سه دسته نظریه به چشم می‌خورد: نظریه‌هایی که اراده‌گرا هستند و بر عامل و کارگزار تأکید دارند؛ نظریه‌هایی که سوژه را مقهور ساختارها می‌دانند و نظریه‌هایی که به شکلی بین دو گرایش فوق جمع کرده‌اند. مشکل اراده‌گرایی ساده کردن مسئله و عدم توجه به ساختارها و گفتمان‌هایی است که به سوژه جهت می‌دهند. از سوی دیگر، ساختارگرایی نیز به جبر می‌انجامد. البته، براساس کثرت‌گرایی روش‌شناختی، به جای طرد و حذف دو نظریه نخست، باید قوت‌های آن‌ها را برجسته کرد. از اینجاست که راه سومی بین اراده‌گرایی و ساختارگرایی ایجاد

می‌شود. متفکران زیادی همچون گیدنز، برایان فی، جسوپ و بسکار این راه را پیموده‌اند. هرچند از دین انتظار حداکثری وجود ندارد، اما در مجموع، نظریه‌های نوع سوم با تعالیم دینی (و همچنین در مورد انقلاب اسلامی ایران) سازگارتر به نظر می‌رسند.



منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۰)، ساختار و هرمنوتیک، تهران: گام نو.
- اطهری، حسین، نظریه ساخت یابی، <http://hosseinathari.persianblog.ir>
- امامی، نصرالله (۱۳۸۲)، ساخت گرایی و نقد ساختاری، تهران: رسش.
- بتون، تد (و کرایب، یان) (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی: بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست (و محمود متحد)، تهران: آگه.
- پارکر، جان (۱۳۸۳)، ساختار بندی، ترجمه امیرعباس سعیدی پور، تهران: آشیان.
- تریگ، راجر (۱۳۸۴)، فهم علم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر نی.
- حقیقت، سیدصادق (تابستان ۱۳۸۷)، «تقابل رفتارگرایی و نهادگرایی»، فصلنامه علمی - پژوهشی روش شناسی علوم انسانی، ش ۵۵.
- _____ (۱۳۸۵)، «جستارهای نظری در باب رهبری مذهبی»، مجموعه مقالات همایش انقلاب اسلامی، ج ۱، قم: نشر معارف.
- _____ (۱۳۸۷)، روش شناسی علوم سیاسی، ویراست دوم، قم: دانشگاه مفید.
- _____ (زمستان ۱۳۸۸ و بهار ۱۳۸۹)، «نه حداقلی، نه حداکثری، بلکه همرویی» سپهر اندیشه، س ۲، ش ۳ و ۴.
- درستی، احمد (پاییز ۱۳۷۹)، «دیدگاه‌های مختلف جامعه‌شناختی درباره مسئله کارگزار و ساختار»، مجله علوم سیاسی، ش ۱۲.
- رودس، آر. ای. دبلیو. (۱۳۷۸)، «رهیافت نهادی»، در: مارش (و استوکر)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سایر، آندرو (۱۳۸۵)، روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی، ترجمه عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۹)، مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست، تهران: دادگستر.
- فی، برایان (۱۳۸۱)، فلسفه امروزی علوم اجتماعی با نگرش چند فرهنگی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، تهران: صراط.

- مارش، دیوید (و استوکر، جری) (۱۳۷۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.
- مردیها، مرتضی (۱۳۸۲)، فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع، تهران: طرح نو.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۷۲)، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۹)، جامعه و تاریخ، تهران: صدرا.
- منوچهری، عباس (و دیگران) (۱۳۸۷)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت.
- هی، کولین (۱۳۷۸)، «ساختار و کارگزار»، در: دیوید مارش (و جری استوکر)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.
- وارد، هوگ (۱۳۷۸)، «نظریه انتخاب عقلایی»، در: دیوید مارش (و جری استوکر)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: مطالعات راهبردی.
- Haghighat, Seyed Sadegh (ed.) (2000), *Six Theories about the Islamic Revolution's Victory*, Tehran: Alhoda.
- Howarth, David (Norval, A & Stavrakakis, G) (2000), *Discourse Theory and Political Analysis*, Manchester University Press.
- Jorgensen, M. (and Phillips, L.) (2002), *Discourse Analysis as Theory and Method*, London: Sage Publications.
- Lowndes, Vivien (2002), "Institutionalism", in: *Marsh, David (and Stoker, Gerry), Theory and Methods in Political Science*, 2nd Edition, New York: Palgrave Macmillan.
- Selznick, Philip (Jun., 1996), "Institutionalism: Old and New", *Administrative Science Quarterly*, vol.41, no.2, 40th Anniversary Issue.